

مردمی سازی غربی و انقلابی؛ دو روح متفاوت

دکتر علیرضا چیت سازیان^۱

مفهوم نهاد اجتماعی

در واقعیت اگر به دنبال ساخت نهادهای اجتماعی باشیم - به تعبیر جامعه‌شناسی - ، آن ارگان‌ها، مؤلفه‌ها و اجزای اصلی هستند که نیازهای بشر را تأمین می‌کنند مثل مدرسه، نهادهای دینی (مسجد و کلیسا)، ارتش، نهادی که متولی بهداشت جامعه بوده است و در هر دوره‌ای اسمی داشته است از شفاخانه بگیرد تا بیمارستان و در آن طرف هاسپیتال. اگر این‌ها را به عنوان نهادهای عمومی در نظر بگیریم که متکفل رفع نیازهای بشر است به نوعی می‌شود گفت که اداره و حکمرانی این نهادها در طول تاریخ ما - به نوعی در همین صدسال دویست سال اخیر را اگر در نظر بگیریم - سه الگو و سه لایه داشته است. می‌توان گفت که بعد از زمان صفویه که یک دولت مقتدر بوده است، کم کم اقتدار دولت کم می‌شود و اتفاقی که می‌افتد این است که مردم برای رفع نیازهای خودشان به نوعی الگوهای اصیل تمدنی خودشان را به کار می‌گیرند، خلاقیت هم به وجود می‌آورند و به نوعی مردم خودشان سعی می‌کنند که نیازهایشان را مرتفع کنند. همین‌طور که آقای دکتر فرمودند در خیلی از عرصه‌ها مثلاً در عرصه تعلیم و تربیت چه آموزش عالی، چه بحث آموزش ابتدایی که در آن زمان مکتب‌خانه آموزش ابتدایی بوده و آموزش عالی حوزه‌های علمیه بودند این کاملاً یک موضوع و نهاد مردمی بوده است یعنی تأمین مالی از طریق وقف و خانواده انجام می‌شده است. یا مثلاً در حوزه شفاخانه‌ها، در حوزه بحث ارتش، ما اصلاً سیستم متمرکز نمی‌بینیم. الگوهای اداره نهادهای عمومی، الگوهای تأمین نیازهای عمومی تماماً الگوهای مردمی است و این به دلیل تفکر و فلسفه حاکم بر قاجاریه نبوده است. این به سبب عدم توانایی قاجاریه در نهادسازی و اقتدارگرایی مرکزی است. یعنی برعکس صفویه که این اقتدار محکم را داشتند، اما قاجار چنین اقتداری نداشت و به همین دلیل الگوی حضور مردم خیلی پرننگ است.

^۱ عضو هیأت علمی دانشکده مدیریت دانشگاه امام صادق علیه السلام

تأثیر غرب بر نهادهای مردمی در ایران

بعد از جنگ جهانی اول به نوعی جریان تفکری غرب وارد کشور می شود. ابتدا بنیان های فکری می آید و بعد الگوها و نهادهای اجتماعی به تدریج توسط نخبگان و فارغ التحصیلان ترجمه می شود و اوج این حضور و هجمه را در جریان مشروطیت می بینید که مثلاً حتی کشور تا عالی ترین سطح سیاسی اش به دنبال تغییر و مدرنیزاسیون است. در عرصه آموزش و پرورش یکی مثل حسن رشدیه^۱ می آید. در عرصه خدمات اجتماعی، شهرداری مدرن می آید مثلاً تبریز اولین شهری است که شهرداری و بلدیه مدرن در آن ایجاد می شود. خدمات شهری مثل آتش نشانی و زیرساخت ها را ایجاد می کند و در همین استمرار به نوعی ما به یک فلسفه حکومتی می رسیم که آن دولت مقتدر و متمرکز که همه چیز درون ید قدرت آن است شکل می گیرد و انگلیسی ها بهترین فرد برای این موضوع را رضاخان تشخیص داده می دهند.

تخریب نهادهای مردمی توسط پهلوی

البته قبل از این هم قدرت مقتدر داشتیم اما مختصات قدرت رضاخانی به نوعی مبتنی بر یک دولت اقتدارگرای تمرکزگرایی است که از نظر ساخت نهادی و حل مسئله کاملاً وابسته به جریان ترجمه است. یعنی کاملاً نهادهای ترجمه شده ی وارداتی می آیند و این دوره در عرصه های مختلف شروع به جولان دادن می کنند. از سطح آموزش و پرورش، آموزش عالی، تا شفاخانه ها که تبدیل به بیمارستان ها و مریض خانه ها می شود و به نوعی تمرکز شدیدی در بحث نهادهای مالی مردمی مثل اوقاف تا سایر حوزه ها به وجود می آید. و به نوعی دولت مدرن در ایران با تمرکزگرایی شدید همزاد می شود چون ذات دولت مدرن در واقع از همان فلسفه دولت - ملت ها^۲ است و به نوعی بعد از آن پیدا کردن دولت های مدرن، اقتدارگرایی است که به تقلید از اروپا می خواهد در اینجا نظم همه گیر همگون را ایجاد کند. فلذا یک آدم مقتدر دیکتاتور به اسم رضاخان می تواند تمام این اتفاق را راه بیاندازد. و بالاخره ظاهر این تحول نهادی در ابتدا میوه های خیلی شیرینی می دهد. میوه هایی مثل رشد کشور از نظر ایجاد راه های مواصلاتی، یکسان شدن، توسعه سیستم آموزش و پرورش و بهداشت که یک باره در کشور شروع به توسعه پیدا کردن می کند ولی متأسفانه در این جریان یک اتفاقی می افتد و آن این است که دولت احساس می کند که دیگر

^۱ وی نخستین مؤسس مدارس جدید در تبریز و دومین مدرسه در تهران (بعد از دارالفنون) بود، وی در سال های جنبش مشروطه، در میان اعضای انجمن باغ میکده قرار داشت

^۲ - Nation state (دولت ملی)

نیازی به آن استفاده از ظرفیت‌های مردمی ندارد و باید برای حفظ اقتدار خودش همه چیز را متمرکز کند. این جریان در پهلوی دوم به نوعی با تکیه زدن محمدرضا بر ثروت نفت افزوده می‌شود. کم کم احساس می‌کند می‌تواند این را بیاید و پیاده‌سازی کند.

اما در پهلوی دوم به نوعی می‌شود گفت که آن زمین بایر و خرابی که پدرش از قاجاریه تحویل گرفته بود وجود ندارد. رضاشاه اگرچه خدماتی که انجام داده است توسط خیلی از نویسندگان خیلی تحسین می‌شود چون مثلاً می‌گویند ایران را دارای راه آهن کرد. ایران را دارای راه شوسه کرد و ایران را دارای نقشه از راه‌ها و شوارع کرد. یا ایران دانشگاه دار شد و ایران دارای نظام آموزش و پرورش منظم شد. چون یک زمین کاملاً بایر ناشی از تاراج سالیان - هم استعمار خارجی و هم استبداد بی‌کفایت داخلی مثل قاجار - به دست رضا پهلوی افتاده بود، فلذا خدماتی که دارد ارائه می‌دهد خیلی زیبا دیده می‌شود اما در این میان یک تحول نهادی در نیمه اول قرن چهاردهم در کشور می‌افتد و این تحول نهادی این است که به نوعی سازوکارهای اصیل مردمی که از قبل وجود داشته است به نوعی تضعیف می‌شوند و از بین می‌روند. فلذا هر چقدر عضلات این بدنه یکپارچه ملی از آن استفاده‌ای نمی‌شود، این بدن شروع به تحلیل رفتن می‌کند، تا زمانی که حرف انقلاب اسلامی - حدود سال ۵۶ - خیلی پررنگ می‌شود و دیگر انقلاب آتشش به نحوی روشن می‌شود که برای رژیم نمایان می‌شود. فلذا نیازی که مردم به دنبالش بودند تا خودشان، ایده‌هایشان، حرف‌هایشان، ظرفیت‌ها و نظراتشان و حتی آرمان‌هایشان را بخواهند دنبال کنند، خیلی پررنگ می‌شود و مسیر غلطی که رضاخان در نیمه اول قرن چهاردهم شروع کرد، ظرفیت کشور را در حوزه‌هایی مختل کرد که ما هنوز هم امروز که با آن مواجه هستیم یعنی همین امروز که به دنبال مشارکت هستیم می‌بینیم که متأسفانه بخاطر آن بنیان‌های غلطی که آن سال‌ها گذاشته شده است، هنوز این ضعف نهادینه را در مردمان می‌توانیم مشاهده کنیم و متأسفانه در خیلی از ابعاد این اتفاق افتاد و نهادهای اصیلی که وجود داشتند، از بین برد.

وقتی می‌گوییم نهاد اصیل هم بنده در واقع تعریفیم از نهاد آن سازوکارها و منطقی عملی و منطقی ارتباط و منطقی همکاری و تعاونی است که بین‌گنش‌گران اصلی یک عرصه وجود دارد. در واقع منظوم از نهاد آن نرم‌افزار حاکم بر اجتماع است. یعنی نگاهم به نهاد یک نگاه یک ارگان رسمی سازمانی نیست. البته می‌تواند یک ارگان به عنوان پوسته و ظهور یک نهاد باشد اما نهاد یک بنیان اصلی دارد که آن تفکر در آن است.

مردم نهادی توسط پهلوی‌ها از بین می‌رود. حتی تنوع نهادهای ما را از بین بردند مثلاً در عرصه تأمین معیشت و غذای کشور؛ الگوهای زندگی مثل الگوهای عشایری و نهادهای اصیلی مثل نهادهای زمامداری مراتع و زمین‌های کشورهای یکی از نهادهای اصیلی است که در هر کشوری وجود دارد. تقریباً بیش از ۵۰ درصد کشور ما مرتع است و زمین‌های مرتعی وجود دارد. قبلاً تمامی این‌ها توسط نهادهای اصیل مرتع‌داری و حقوق مالکیتی بوده که بین مردم ایجاد شده بود. ولی می‌بینید محمدرضا با آن بحث انقلاب به اصطلاح سفید که کشاورزی ایران را به خاک سیاه نشاند، می‌آید و نهادهای اصیل کشاورزی، تأمین غذا و تأمین مایحتاجی مثل گوشت برای مردم را از بین می‌برد. زمامداری مراتع از بین می‌رود و دیگر تمام این‌ها به دست دولت می‌افتد یعنی با تغییر قانون به دست دولت وقت می‌افتد. فلذا همه این‌ها به نوعی باعث این می‌شود که کشور در تمام ابعادش یعنی در اقتصاد، فرهنگ و بحث نهادهای دینی - حالا نهادهای دینی خیلی کم‌تر متأثر است چون قوه عاقله محرکه‌اش روحانیت است و روحانیت تحت تأثیر این فلسفه و تفکر قرار نمی‌گیرد - متأثر شود فلذا نهادها و سازوکارها و ترتیبات نظم‌های اجتماعی در خیلی از حوزه‌های دیگر بالا جبار و با زور دست‌کاری می‌شود و این دست‌کاری و تطاول نهادی که غرب در کشور ما از طریق استبداد پهلوی انجام می‌دهد به نوعی کشور را به سمت تضعیف می‌برد. اگر همین روندی که خاندان منحوس پهلوی ادامه می‌دادند، استمرار داشت - که البته به طور طبیعی انقلاب ایران یک واکنش طبیعی به این موضوع هم بود - شاید از کشور ما یک تمدن کاملاً تهی شده و تضعیف شده باقی می‌ماند. چون اساس مشارکت در غرب به نوعی ایجاد رضایت در مردم و این طور چیزها مطرح می‌شود. مثلاً در بحث‌هایی از قبیل Social Participation و engagement و ... بحث این است که دیدگاه‌های نو وسط بیاید و مردم احساس رضایت و مشارکت کنند. همه این‌ها است اما مهم‌ترین ضعف و ضربه‌ای که تمرکزگرایی بر یک تمدن ایجاد می‌کند این است که آن تمدن و آن قوای محرکه یک تمدن را از کار می‌اندازد. تمدن به نوعی دچار ضعف و تباهی می‌شود و این تمدن قابلیت هرگونه هجومی را پیدا می‌کند.

لذا جریان پهلوی به نوعی جریان اقتدارگرا و تمرکزگرایی بود که استمرار آن منجر به از بین رفتن خیلی از ظرفیت‌های درونی ملت و تضعیف تمدن ایرانی می‌شد، و حتی اگر می‌خواهیم بگوییم مثلاً بحث‌های اسلامی و بحث‌های انقلابی که بنیان نگاه‌های ما است را کنار بگذاریم و اگر فقط بخواهیم از باب ایرانیت و تمدن ایرانی که بعضی‌ها به هفت هزار سال و بعضی‌ها به سه هزار سال دولت متمرکز در تاریخ ایران به آن اشاره می‌کنند، این نوع حکومت‌داری و این نوع اداره متمرکز که آن‌ها داشتند بنیان می‌دادند به نوعی می‌توانست در یک جریان (حالا نگوییم در پنجاه سال ولی در ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال) بنیان‌ها و بنیه‌های نگرشی،

engagement و Social Participation یک تفاوت ماهوی دارد. ما در غرب یک دوگان دولت- ملت داریم؛ که دولت باید به نوعی به ارائه خدمات بپردازد و البته برای افزایش کارایی و اثربخشی، الان به دنبال بحث مشارکت رفتند. بحث بخش سوم مطرح شده است؛ بحث اینکه ما بیاییم از مردم به خوبی استفاده کنیم و مردم را به طریقی کار بگیریم. اما جالب اینجاست که اساساً نگاهی که در نگاه اسلامی وجود دارد و حاکم بر انقلاب اسلامی و استقرار حکومت در ایران یعنی جمهوری اسلامی است، این است که خداوند پیامبران را مبعوث کرد. (وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ) به آن‌ها قدرت قاهره‌ای داد که چه؟ که (لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ). به نوعی در فلسفه مشارکت اسلامی این (لَيَقُومَنَّ النَّاسُ) که بنده تأکید دارم می‌کنم این النَّاسُ این ضمه‌ای که آخر ناس است در واقع اقامه کننده قسط، خود مردم هستند. (لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) اقامه کننده قسط خود مردم هستند. یعنی در فلسفه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی قرار نیست انقلابی بیفتد یا حکومتی به وجود بیاید که آن دولت، خدمت دهنده به مردم باشد و یا اینکه آن دولت قرار باشد مردم را تربیت کند. اتفاقاً خود مردم اینجا وسط هستند و خود مردم در اینجا اصل هستند. اتفاقاً خود مردم اینجا کارکننده هستند. لذا امام انقلاب را ایجاد کردند. هدف انقلاب، هدف برپایی دولت اسلامی، هدایت مردم است، رساندن مردم به کمال است. اما هدف این نیست که با مردم مثل دولت - ملت غربی، تعامل کنیم. بلکه از قبل فرایند وسط آمدن، بر عهده گرفتن مسئولیت، کار کردن، تحول ایجاد کردن، انقلاب کردن و بعد نهادسازی مردم پایه، این اتفاق خواهد افتاد که هم مردم اقامه قسط می‌کنند، و هم هدایت می‌شوند اما نه از این طریق که دولت، مردم را هدایت بکند. چون مردم می‌آیند پای امر حق می‌ایستند آن هدایت الهی به آن‌ها افزوده می‌شود. لذا خیلی از بحث‌هایی که شما دیدید بعضی از وقت‌ها برخی از رئیس‌جمهوران مطرح می‌کنند که ما وظیفه‌ای نداریم که مردم را به بهشت ببریم و ... اصلاً طرح مسئله‌اش غلط است. فلسفه مشارکت، فلسفه مردمی بودن، فلسفه همراه بودن در نظام اسلامی از یک زاویه دید کاملاً متفاوتی است و آن این است که همه کارها توسط مردم انجام می‌شود نه برای اینکه آن کار انجام شود، نه برای اینکه کارآمدی^۱ و اثربخشی^۲ مثل کار بالا برود، اساساً مردم وسط آمده و کار را انجام می‌دهند، چون حضور مردم در تفکر حکومت دینی خودش موضوعیت دارد نه طریقیست. اینکه مردم وسط بیایند و کار را بر عهده بگیرند آن موقع آن هدف فرهنگی و به بهشت رساندن مردم محقق می‌شود بدین نحو که مردم می‌آیند و پای امر حق می‌ایستند. از طرق اینکه مردم جهاد می‌کنند و احیای

1- efficiency

2- effective

حق می‌کنند. لذا انقلاب اسلامی به نوعی می‌آید و این فرمان را به دست مردم می‌دهد، نه از باب اینکه بخواهد دوباره تمدن غرب را بازسازی کند مثلاً دولت را کوچک‌سازی کند و مشارکت مردم را افزایش دهد بلکه چون مردم صاحبان امر هستند، (تعبیر مقام معظم رهبری است که مردم صاحبان امر هستند) امر در نگاه قرآنی این نیست که مثلاً بگوییم Affair است و آن چیزی که به آن امور عمومی^۱ می‌گویند نیست امر یعنی چیزی که به نحوی امت می‌توانند پایش بایستند بیایند و جمع شوند. تعبیر مقام معظم رهبری می‌گوید مردم صاحبان امر هستند^۲ و از دید ایشان برای امر همان نگاه قرآنی ایشان است. لذا انقلاب اسلامی به نوعی یک پارادایم نو است، بر اساس پارادایم فکری - فلسفی و تربیتی حضرت امام. خود مردم می‌آیند و انقلاب می‌کنند و جالب اینجاست امام در همه عرصه‌های خدمات عمومی فرمان صادر می‌کنند که مردم پای‌کار بیایند. سپاه پاسداران در عرصه تأمین امنیت، کمیته‌های مردمی امنیت داخلی، جهاد سازندگی؛ عمران و سازندگی روستاها و فقر و رفع محرومیت. نهضت سوادآموزی در عرصه آموزش و پرورش.

در تمام نهادهای اصلی حضرت امام فرامین و احکامی صادر می‌کنند. چرا؟ چون این فلسفه جمهوری اسلامی است. یعنی جمهوری اسلامی متکفل رساندن مردم به کمال است اما نه از طریق کار فرهنگی کردن. بلکه از طریق ایجاد میدان جهاد برای عموم مردم. جهاد علمی می‌خواهد باشد، جهاد خدمت رسانی می‌خواهد باشد، جهاد رفع فقر می‌خواهد باشد یا جهاد با دشمن خارجی است و جهاد عرصه امنیت داخلی است و یا هر چیز دیگری که است. و جالب اینجاست که اصلاً در نگاه قرآنی آن چیزی که سبب هدایت است، همین بحث آمدن پای امر حق است. این بحث‌های قرآن این‌هایی که خداوند می‌گوید « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا »^۳ متأسفانه این را معمولاً به عنوان قرض الحسنه و این صندوق‌هایی در نظر می‌گیریم که چند نفر از مُعمرین و افراد ریش سفید که آدم پشت سرشان هم می‌خواهد نماز بخواند، در یک محله‌ای راه می‌اندازند و اسم این‌ها را قرض الحسنه می‌گذاریم و این آیه هم می‌نویسند. وقتی آدم در سیاق این می‌رود می‌فهمد اصلاً بحث قرض به خدا این است که چه کسی پای امر حق آمده است؟ چه کسی پای امر حکومت اسلامی آمده است؟ در جمهوری اسلامی ببینید

1 - Public Affair

^۲ مردم را در همه‌ی کارها مالک و صاحب امر دانستن، یک مُراجع مزاحم ندانستن. (بیانات در دیدار کارگزاران نظام

۱۳۶۹/۹/۱۴)

^۳ - سوره بقره، آیه ۲۴۵ - سوره حدید، آیه ۱۱

تشکیل حکومت که حضرت امام در واقع فلسفه جمهوری اسلامی را دارد بحث می کند این نیست که کار فرهنگی و عقیدتی کنیم، مردم باید عقیده شان و باورهایشان نسبت به خدا درست بشود و بتوانند واجباتشان را انجام بدهند اما تمام این ها از طریق زمین جهاد است.

بنابراین من بخواهم به بحثم برگردم آن تصور بحث تاریخی که داشتیم این بود که امام با این نوع فلسفه انقلاب اسلامی را ایجاد کرد. انقلاب اسلامی در واقع اگر بخواهیم بحث مشارکت مردمی را بحث کنیم می گوییم جمهوری اسلامی آن فلسفه حکومتی است که مردم باید کار مردم را انجام دهند. ولی متأسفانه ما نتوانستیم این فلسفه و این دیدگاهی را که حضرت امام در نظرش بود به خوبی اجرا کنیم ولی باید دقت داشته باشیم که بالاخره تغییر نهادهای اجتماعی چیزی نیست که صفر و یک باشد و بزینم روشن و خاموش کنیم و راه بیفتد. واقعیتش این است که این ها در زمان پهلوی ریل، نهادسازی کشور را از مردم بنیان بودن خارج کردند و حالا برگرداندنش به راه اصلی هزینه دار است. مردم نگرش هایشان همراه نیست. بالاخره این نگرش های مردم ما تا یک بخشیش نفتی زده است باید بپذیریم. نفتی زده یعنی چه؟ یعنی به اتکای نفت باید دولت برود انجام دهد. بالاخره این دولت دستش در جیب مردم است از حیثی که دارد نفت می فروشد بنابراین باید برود انجام دهد. نگرش های نفتی زده و ساختار اقتصادی غلط متکی به نفت و غیره همگی این مشارکت را به عقب می اندازند و باعث می شود که دولت ها فربه تر بشوند. اما به نظرم این مسیری است که باید طی کنیم یعنی در بیانیه گام دوم که حضرت آقا در بحث مشارکت مردمی که خیلی هم روی آن بحث دارند، یا حتی بحث مدیریت جهادی که حضرت آقا می گویند، روی دیگر سکه مدیریت جهادی آمدن مردم به وسط است. لذا می شود گفت که در چهل سال چهل و دو سال اخیر شاید مهم ترین کاری که در این حوزه اتفاق افتاد آن نگاهی بود که امام جا انداختند مردم باید به وسط بیایند. خب نهادسازی های رسمی اتفاق افتاد. بعضی از این نهادها متأسفانه نتوانست در برابر تکنوکرات ها دوام بیاورد مثل جهاد، حل شد و سازمان شد. ولی بعضی از این نهادها هنوز باقی ماندند. نکته مهمتر از اینکه در این سال ها دوباره آن فلسفه و دوباره آن نگاه دارد احیا می شود یعنی مردم می آیند پای امر حق. حالا اردوی جهادی است، جهاد در سوریه است، بحث های مواسات است، و این دیدگاه هر چقدر زنده تر بشود ما به فلسفه حکومت دینی که هدایت مردم و به صلاح رساندن مردم است می رسیم. چرا؟ چون اساساً هدایت مردم از طریق آوردن آن ها به پای امر حق است.

به نوعی می شود گفت جمهوری اسلامی اتفاقی که در این ۴۲ سال برایش اتفاق افتاده است، تثبیت این گفتمان است که مردم مشارکت می کنند و مردم حضور دارند و حضور مردم هم برای این نیست که مردم به نوعی کارآمدی و اثربخشی بالا برود نه مردم حضور دارند برای اینکه مردم باید صیورت وجودی و

رسیدن به کمالشان از طریق همین پای امر حق آمدن محقق و اتفاق بیفتد. دایرکشن، جهت دهی، با رهبر جامعه است. اما آن وسط بودن با عموم مردم است.

یک تعبیری پای درس یکی از بزرگان نشسته بودم یک آیه‌ای است که چندین بار این مفهوم در جاهای مختلف قرآن مثلاً آیه ۱۴۳ سوره بقره است، آیه آخر سوره حج است. « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ^۱ » شما باید یک امت وسطی باشید که جهت‌گیری اصلی را از رسول می‌گیرید و شهادت می‌دهید به عموم مردم. عموم مردم چه کسانی هستند؟ در سیاق‌هایی که مرحوم علامه در این مباحث می‌فرماید یهود و نصاری در واقع آن‌هایی هستند که به نوعی چپ و راست می‌روند. ما که امت وسط هستیم باید این اتفاق برایمان بیفتد که به نوعی این خاصیت شهادت دادن را داشته باشیم و این خاصیت شهادت دادن به این معنی است که بتوانیم بیاییم وسط از طریق کار کردن و از طریق وسط بودن این اتفاق بیفتد.

من اگر بخواهم بحثم را جمع کنم فلسفه و مبنای جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی این است که مردم باید بیایند وسط و مردم باید کارها را بر عهده بگیرند ولو اینکه در امر یک موضوع خیلی کوچکی مثل بحث فقر و محرومیت‌زدایی است که این خودش مراتبی دارد.

و نکته دومی که به نظرم می‌رسد ما بایستی برای تحقق بیانیه گام دوم مورد توجه قرار بگیرد؛ یک تحول و بازسازی نهادی است. متأسفانه نهادها به نحوی خاصیت چسبندگی دارند. مستقر که می‌شوند به راحتی نمی‌شود آن‌ها را تکان داد. مثلاً نهادی مانند نهاد مدرسه، یا نهادهای وزارتی ما در عرصه کشاورزی، قانون جنگل‌ها و مراتع و یا قانون قوانین اقتصادی ما، قوانین تجارتي ما این‌ها چسبندگی دارند. این تیپ نهادها و تیپ قوانین ما باید یک دور خیلی از آن‌ها بازخوانی شوند. همین طور باید به سمت طراحی نهادهایی که بنیاناً روی این فلسفه امام و روی این فلسفه اسلام نهاده شده است. روی فلسفه‌ای که به نوعی مردم امکان وسط آمدن و ایجاد فضایی برای جهاد، برایشان وجود دارد. البته دقت کنید بازخوانی نهادها این نیست که همه نهادها باید منطبق شوند بر اینکه مثلاً مردمی یعنی از جنس عموم مردم شوند. نه، در همین رساله‌ای که در حوزه بحث آموزش پرورش بود به این جمع‌بندی

^۱ - سوره بقره، آیه ۱۴۳

رسیدیم؛ مردمی شدن آموزش پرورش عمده، اصل و بنیانش یعنی خانواده محور شدن آن است. در عرصه مراتع و کشاورزی مردمی شدنش یعنی احیای نهادهای اصیل عشیره‌ای و جامعه روستایی که مردم وجود داشتند. در عرصه رفع فقر؛ در مفهوم تکافل، مردمی شدن به معنای احیای آن طبقات تکافل اسلامی است. یعنی خانواده نزدیک، خانواده دورتر، نه همسایه‌ی نزدیک همسایه دورتر و عموم مؤمنین. یعنی مردمی شدن به نوعی در هر جا یک مفهومی دارد و البته ما باید بیاییم نهادهای اصیلی را که قبلاً وجود داشته است مطالعه کنیم، مبانی دینی مان را مطالعه کنیم و مفهوم مردمی شدن برای قرن پانزدهم، تحقق بیانیه گام دوم و رسیدن به تمدن اسلامی را باز تعریف کنیم. لذا در نگاه اسلامی به نوعی ما مجموعه‌ای از نهادها را داریم و مجموعه‌ای از موجودیت‌ها را داریم که هر کدام از این نهادها به یک طریقی مردمی می‌شوند. این را در سال‌هایی که با بچه‌ها به طریقی داشتیم مطالعه می‌کردیم و پژوهش‌های مختلفی را با دوستانمان در این مسیرها رفتیم برای من کاملاً واضح شده است که مردمی شدن اصلاً معادل مشارکت غربی‌ها نیست حتی از این حیثش که مردمی شدن در نگاه اسلامی در هر نهادی، یک مفهومی دارد. همین‌طور که گفتم مردمی شدن در مدرسه یعنی خانواده محور شدن. در کشاورزی یعنی روستا محور شدن و عشیره محور شدن، در فقر یک چیزی دارد و در هر عرصه‌ای یک مورد دیگری دارد. اگر به آن برسیم یعنی بتوانیم در هر عرصه‌ای الزامات نهادی جدید را بازتعریف کنیم و به نوعی بازطراحی کنیم انشاءالله می‌توانیم در آن هدف نهایی جمهوری اسلامی که ساخت تمدنی است باید برسیم که ما الگوی حکمرانی نوی مان برای اداره جامعه چیست. قطعاً حکمرانی هر نهادی مختصات و اقتضائات خاص خودش را دارد و باید متناسب با همان طراحی شود ولی روی آن فلسفه ساخت بشر بر اساس دادن مسئولیت، حق انتخاب، دادن مسئولیت و ایجاد هماهنگی بین طبقات مختلف اجتماعی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی